

نوشته: لاندمان * (M. Landmann)

«زبان» را می‌توان از دیده‌گاه‌های روانشناسی، منطق، فلسفه و جامعه‌شناسی مورد پژوهش قرار داد. (اسمبول) نخستین سنگ بنای هر زبان است که از آن می‌توان به «نشانه مفهومی» تعبیر کرد. بنابراین زبان در جامعه‌شناسی - و بخصوص در فلامرو «جامعه‌شناسی رفتاری» و تنها به عنوان يك واسطه - وسیله ارتباط انسانی و وسیله‌ای برای تبادل و هدایت، تلقی می‌شود. یکی از وجوه برتری انسان بر حیوان، بهره‌هایی است که از اجتماع و تلافی انسان‌ها بدست می‌آید. تنها انسان توانایی دارد که با توالی علائم و نشانه‌ها، مفاهیم جدیدی بوجود آورد.

انتظامی که میان «نشانه» و «مفهوم» برقرار می‌شود، تنها در چارچوب زندگی گروهی اعتبار پیدا می‌کند. جامعه‌شناسی زبان (و یا «جامعه‌شناسی آئین‌زبان») بحق جایی برای خود در کنار «روانشناسی زبان» دست و پا کرده که از پیش اهمیتی شایان داشته است. نخستین «کارکرد» (فونکسیون) زبان، کارکردی اجتماعی است. زیرا زبان نه تنها انگیزه تشکیل گروه‌ها و جوامع کوچک بشمار می‌آید، بلکه نیز همه رفتارها و موقعیت‌های اجتماعی را پایه‌گذاری می‌کند. در واقع موجودیت واژه‌هایی چون تشکر، تسلیت، خواهش، همدلی و غیر از آن مظاهر تأییدکننده کارکرد اجتماعی زبان است. همه وقایع اجتماعی خود را در زبان انعکاس می‌دهند. زبان «غالبان» بدیهی است که گسترش بیشتری می‌یابد، ولی زبان «مفلوبان» نیز تأثیر و کارکرد خود را صیانت می‌کند. از سوی دیگر زبان در برابر تغییرات اجتماعی «خود مختاری» بیشتری نشان می‌دهد و به آسانی خود را در معرض دگرگونی قرار نمی‌دهد. هر کسی و در هر موقعیت باید قوانین آن را بیاموزد، بکاربندد و احترام گذارد. در اینجا باید میان «امکان گویایی» و «سخن‌گویی» قائل به تفکیک شد. «امکان گویایی» - که شاید بتوان آن را زبان بالقوه و پرورش نیافته نامید - تنها گروه‌های ابتدایی می‌توانند مجموعه نه چندان وسیع مفاهیم خود را ابراز دارند. ولی در فلامرو زبان‌هایی که ساخت و پرداخت پیچیده و گسترده‌تری دارند، هر گروه کوچک اجتماعی، بر بخشی از زبان کل جامعه تسلط دارد.

زبان و جامعه شناسی

زبان - مانند تمامی آنچه «فیرکانت» (Vier Kant)

«ساخت عینی» نام می‌دهد - و جامعه به یکدیگر نیازی متقابل دارند. زبان نوعی قید اجتماعی است که در ابتدا بر اساس «غریزه تقلید» و اجبار به همگونی گروهی بوجود آمده و سبب نوعی ذخیره نیروی انسانی است.

«اجبار به همگونی» شیوه‌های مصرف زبان را تعیین می‌کند و جامعه هیچگونه انحراف از این شیوه‌ها را به حمایت نمی‌گیرد. و این نکته‌ای است که در تمامی نهادهای اجتماعی مصداق پیدا می‌کند.

زبان از این روی که به کمک عناصر خود همواره می‌تواند مفاهیم جدیدی را ابراز دارد، در مقام مقایسه حتی از «جهان‌بینی‌ها» و «آئین‌ها و شعائر» نابت‌تر جلوه می‌کند. از هنگام اختراع خط و کتابت، وجود زبان توجیه منطقی بیشتر و اهمیت و تاثیر افزون‌تری یافته است.

زبان از طریق نگارش، ارتباطی عمودی در جامعه به وجود می‌آورد که ایجاد نوعی یگانگی میان نسل‌های مختلف را سبب می‌شود. متون مذهبی و دیوان‌های ادبی از این راه می‌توانند تاثیر خود را طی قرون متمادی در نسل‌های

گونه‌گون حفظ کنند. مساله‌ای که تاکنون مورد بحث فراوان قرار گرفته آنست که دگرگونی در زبان از کجا ناشی می‌شود. جامعه‌شناسان نیز به‌وزات متفکران اجتماعی دیگر، توجیهاتی برای این دگرگونی یافته‌اند. (ظهور طبقات جدید - امتیازات و نیازهای نسل جوان‌تر - تازه‌جویی

و غیره.) زبان نیز مانند بسیاری دیگر از پدیده‌های فرهنگی در اشکال بشمار و مستقل از یکدیگر و گاه در اشکال انشعابی تجلی کرده است. در «انجیل» آمده است که تعدد و پراکندگی زبان‌ها ناشی از «معجزات الهی» است. انجیل این (تعدد) را به «اشفتگی» و «انحراف» تعبیر می‌کند. حال آنکه به اعتقاد ما هیچگونه پایه اساسی و ملموس در راه توجیه وجود «زبان واحد ایده‌آل» در دست نیست. از زمان

«هردر» (Herder) و فلاسفه رومانتیک، زبان قبل از هر چیز یک «عطیه الهی» است. هر زبان دارای زیبایی و عمق ویژه خود است و هر زبان به‌ما امکان رشد و پرورش جدیدی می‌دهد و جهان را به‌ما از زاویه‌ای خاص می‌نمایاند.

آموختن زبان بیگانه، برخلاف نظر «لاب‌نیتس» که آنرا «ضروری اسفناکتیز» تلقی می‌کرد، بزرگترین وسیله گسترده‌گی اندیشه است. تحت تاثیر تفکرات «لاب‌نیتس» و نیز بسبب فزونی تماس‌های بین‌المللی از اواخر قرن نوزدهم، زبان‌های تصنیعی، و باصطلاح جهانی، نظیر «ولاپوک» (Volapük) «اسپرانتو» (Esperanto) و «ایدو» (Ido) بوجود آمد که البته حتی از زبان انگلیسی رواج کمتری پیدا کرده است! هیچ چیز چون «تفرق زبانی» گروه‌های اجتماعی را از یکدیگر جدا نمی‌کند. در گذشته

دوروزندیک، بیگانه‌زبانان، همواره «بربر» - در معنای مخالف با مفهوم انسان‌کامل - حساب می‌آمدند. «مورمون‌ها» (Mormon) ۲ کمال مطلوب را در آن می‌دیدند که برای

بلاک نگاهداشتن روح فرقه خود زبانی اختصاصی داشته باشند و آن را در تمامی شلمرو حکمفرمایی خود رواج دهند. تمایل به تفکیک میان ملت بعنوان یک وحدت معنوی و ملت

بمعنای سیاسی از همین‌جا پیش آمده است. «چک‌ها» ضرب‌المثلی دارند به این مضمون: «تا زمانی که زبان زنده است، ملت نمرده است.» البته «ملت‌هایی وجود دارند که افراد آن به زبانهای گونه‌گون تکلم می‌کنند (یهودی‌ها، سونیسی‌ها) و نیز زبان‌هایی که ملت‌های مختلف بدان تکلم دارند. (آسیانیایی، انگلیسی) بهر حال زبان معیار شناخت

ملت نیست، بلکه در این شناخت عوامل مهم دیگری چون ریشه‌های تاریخی و فرهنگی مشترک تاثیر دارند. هر زبان نمابشگر حوزه مشخصی از تجربه‌هاست و مسائل و پدیده‌ها را بشکلی اختصاصی تفسیر می‌کند.

بنابراین، ارزش‌ها و جهت‌گیری‌های اجتماعی در برابر پدیده‌ها، به مدد زبان شکل می‌گیرند و تثبیت می‌شوند. (و این همان چیزی است که «هومبولت» (Humboldt) از آن به «گونه‌گونی جهان‌بینی‌ها» تعبیر می‌کند، چیزی که امروز از آن، در «Metalinguistik» مطرح شده است.) انسان از طریق زبان مادری نه تنها به‌انتظام و همبستگی‌عالی معنوی که بی‌مدد زبان میسر نیست (هم‌چنانکه در مورد انسان‌های لال و کر چنین است) بلکه هم‌زمان با آن به نوعی «تفکر وجودی» دست پیدا می‌کند که غالباً

ناگاهانه است .

زبان مادری در میان افرادی که از یک طبقه هستند احساس و دریافت مشترکی به وجود می‌آورد و از همان آغاز آنان را با یکدیگر سازش می‌دهد .

«لوی اشتراوس» (Levi Strauss) اعتقاد دارد که بر حسب آنکه رابطه میان «ساخت» و اجزاء سازنده در یک «کل اجتماعی» ساده یا پیچیده باشد ، به تبعیت از آن رابطه میان زبان و عناصر سازنده آن غیر ساده یا پیچیده خواهد بود . «لوی اشتراوس» این تبعیت را « توازی اجتماعی - زبانی»^۲ عنوان می‌دهد . واژه نامه «دودن» (Duden) در آلمان شرقی بشکلی خاص تهیه و تنظیم می‌شود که از نظر حجم لغات و توضیح مفاهیم آن‌ها ، با «دودن» منتشره در آلمان تفاوت دارد . در حکومت‌های «اتوالیتر» مسئولیت‌ها نامشخص است . متصدیان نمی‌توانند با انکاء بر شخصیت خود رفتار و عمل خود را انتخاب کنند . برای آنان شیوه‌ای غیر شخصی (تحمیلی) مطرح است . بدینگونه نوعی «عینیت انزاعی» به وجود می‌آید که با لغات به تحریکات و حسیانه می‌انجامد : زبان به مثابه وسیله‌ای برای تبلیغ و جنجال تلقی می‌شود . (برای مثال می‌توان گفت که واژه «فنانیک» (در نظام هیتلری) طنین دیگری یافته بود .) تعصبات حزبی و قالبی کردن تفکر و اندیشه ، بی‌تربیت و جز فقیر شدن و از میان رفتن قابلیت انعطاف مفاهیم ، بهره‌ای ندارد .

در حوزهٔ هر زبان اصلی می‌توان به زبان‌های فرعی و اختصاصی دست یافت که به گروه‌های مشخص اجتماعی تعلق دارند . رومی‌ها دارای دو گونهٔ زبان «اشراقی» و «توده‌ای» بودند؛ که گاه حتی از نظر شکل واژه‌ها و موارد استعمال آنها با یکدیگر متفاوت بودند . فی‌المثل بجای «ai» در زبان اشراقی «a» و در زبان توده «O» بکار می‌رفت (به همین سبب کلودیوس (Claudius) فیبروروم برای جلب نظر و اعتماد توده ، خود را Clodius می‌نامید !) اینگونه دوگانگی زبانی را بخصوص می‌توان در فرانسه‌ی قرن هفدهم سراغ گرفت : میان زبان اشراف و زبان توده فاصله‌ای عظیم افتاده بود و غالب اوقات

معاورده توده مردم برای اشراف کاملاً غیرمفهوم بود . (« بورکهارت » (Borchart) می‌نویسد که معاورده توده مردم برای اشراف طنین و مفهومی چون صدای گاو تر داشته است !) مردم عادی بیش از هر چیز از علائم چهره (هیپیک) و «اصوات» برای مکالمه با طبقه اشراف استفاده می‌کرده‌اند . همین اختلاف زبانی را می‌توان میان شهرنشینان و روستائیان ، با سوادان و بی‌سوادان جستجو کرد . از آن گذشته هر کسی در زندگی روزانه خود و به تناسب اقتضای محیطی که در آن قرار گرفته است ، به توالی ، شکل معاورده خود را تغییر می‌دهد . شکل مکالمهٔ خانوادگی را نمی‌توان در برخورد با همکاران ، ناآشنایان و یا نواشنایان بکار گرفت . هم‌چنانکه بهنگام سخنرانی یا نوشتن ، انتخاب واژه‌هایی ضروری است که در معاوردهٔ عادی بکار بستن آن‌ها مضحک و مسخره جلوه می‌کند .

دربارهٔ «تویش»‌های محلی که در همهٔ سرزمین‌های جهان در کنار زبان اصلی وجود دارند ، سخنی چند باقی می‌ماند . «تویش»‌های محلی بر اساس گروه‌های به اصطلاح «اولیه»‌ای تنظیم گرفته است .

تنجینهٔ لغات در گویش‌های محلی وسعت چندانی ندارد و غالباً ۵۰۰ تا ۸۰۰ واژه را در بر می‌گیرد . از آن گذشته «گویش‌ها» شکلی بسته و مسدود دارند و واژه‌های جدید را به زحمت می‌پذیرند . ولی در زبان ادبی (و اصلی) علاوه بر غنای تنجینهٔ لغات ، راه‌های پذیرش واژه‌های جدید و بالمآل گسترش بیشتر زبان ، همواره باز است و در این میان زبان‌های فرعی تخصصی نیز قابل مطالعه است . هر یک از گروه‌های شفلی علائم زبانی خاصی برای خود دارند که در زندگی روزمرهٔ گروه‌های دیگر اهمیت و ارزشی پیدا نمی‌کنند . «بیمار» به زحمت می‌تواند زبان پزشک (خود) را درک کند و آن نیز هنگامی است که گفتگو مطلقاً دربارهٔ درد و بیماری وی جریان دارد . رواج زبان تخصصی غالباً این هدف را پیش‌روی دارد که اعتبار اجتماعی رشتهٔ تخصصی مربوط را افزایش دهد .

از جملهٔ زبان‌های دیگری که واجد مشخصاتی انحصاری است ، می‌توان از «معاوردهٔ مدرسه‌ای» نام برد . انگیزه‌ی

غالی اینگونه محاوره اختصاصی را می‌توان در روح تعاون و تمایل به همکاری و همبستگی گروهی سراغ گرفت. با اینگونه «محاوره» از یکسو همبستگی عاطفی درون گروهی شدت می‌گیرد و از سوی دیگر فاصله با گروه‌های خارجی دیگر مشخص می‌شود. «محاوره مدرسه» ای بسا در برگرفتن اصطلاحات خاص گروهی رفته رفته به نوعی رسم و آیین تبدیل شده است.

در پایان آنچه آمد، می‌توان از زبان محاوره‌ای دانشجویان و گروه‌های اجتماعی دیگر نام برد. در اینگونه محاورات اختصاصی واژه‌ها اغلب مانند آنچه در (زبان تخصصی و شفلی) بچشم می‌خورد اصالت ندارند و غالباً بشکلی مصنوعی و افسانه‌ای ساخته و پرداخته می‌شوند و در گروه‌های بسته رواج می‌گیرند.

ترجمه: م - خوشنام

دو
کاریکاتور
از:
اردشیر محمص

* از کتاب:

Wörterbuch der soziologie 1969 — Enke Verlag — Munchen

۱ - مانند Langue, Langage و یا (Discours Parole) در فرانسه - و یا Language و Speech در انگلیسی.

۲ - مورمون‌ها، اعضای يك فرقه مذهبی كه بوسیله یکی از اهالی آمریکای شمالی بنام « ژوزف اسمیت » (J. Smith) در نیمه اول قرن نوزدهم بنیاد گذارده شده است. فرقه مذکور از سال ۱۸۵۰ ایالت یوتا را به وجود آوردند. آنان طرفدار اشتراك اموال و تعدد زوجات بودند. ۳ - "Der Soziolinguistische Parallelismus"

۴ - رومی‌ها زبان « اشراف » را : Sermonabilis و زبان « عوام » را Sermo Plebeius می‌گفتند.

او دیگر می‌تواند روی پای خود بایستد